

سبک‌شناسی رویکردهای تاریخی به فلسفه اسلامی

مهدی گل‌پرور روزبهانی*

چکیده

رویکردهای تاریخی به فلسفه اسلامی در دهه‌های اخیر فزونی گرفته است. بررسی‌های روش‌شناختی مرتبط موجب بصیرت‌افزایی پژوهشگران این حوزه خواهد بود. در این مقاله، سه گونه «تذکره‌نگاری فلاسفه»، «جریان‌شناسی تفکر فلسفی» و «تاریخ‌نگاری مسائل فلسفه» متمایز شده و مشخصه‌یابی گردیده‌اند. ادبیات غنی گونه اول حاوی شرح حال رجالی است که به صورت سنتی فیلسوف دانسته می‌شده‌اند. واکاوی کیستی فیلسوفان و چستی سوانح مهم حیات آنان پیش‌فرض‌های تعیین‌کننده این‌گونه تاریخ‌نگاری است که غالباً مغفول واقع می‌شود. گونه دوم معطوف به سیر تطور ادوار عرصه فلسفه است که متضمن ارزش‌گذاری‌های فراوانی بوده و معمولاً به نحو پیشرفت محور روایت می‌شود تا شرایط کنونی در نقطه اوج ماجرا قرار گیرد. جریان‌شناسی به صورت‌هایی گوناگون و گاه بنیاناً متفاوت امکان‌پذیر بوده و چون خودمؤید است، پذیرش آن وابسته به تمایلات مخاطب خواهد بود. ممیزه گونه سوم، بازسازی اندیشه‌های گذشتگان برای پاسخ به مسائل روز است. این‌گونه تاریخ‌نگاری از جهت انتخاب مسائل و همچنین گزینش فیلسوفان از جریان‌شناسی تفکر فلسفی تأثیر می‌پذیرد و البته معمولاً پس از مدتی متروک شده یا نیازمند بروزرسانی به نظر خواهد رسید.

واژگان کلیدی: تاریخ فلسفه، تاریخ‌نگاری فلسفه، تذکره‌نگاری، جریان‌شناسی و فلسفه اسلامی

طرح مسئله

گذشته فلسفه و تاریخ آن حضور بسیار پررنگی در عمل غالب فیلسوفان دارد. به لحاظ نظری، اندیشمندان بنامی در دوره معاصر مواجهه جدی با تاریخ فلسفه را برای فیلسوفان، ارزشمند یا حتی گریزناپذیر دانسته‌اند، خواه از جهت ضرورت روان‌شناختی یا الزام اخلاقی آن، و خواه از جهت ضرورت مفهومی یا کمک به طرح مسائل جدید فلسفی.^۱ در حوزه فلسفه اسلامی نیز بررسی‌های تاریخی در دهه‌های اخیر رو به فزونی گرفته است؛ هرچند پیش از این آثاری در ارتباط با تاریخ فلسفه اسلامی نگاشته شده، اما رویکردهای تاریخی نوینی در دوره جدید به آنها افزوده شده است.

در این میان کتاب‌ها و مقاله‌هایی که هوشیاری تاریخی داشته و از جمله موضوع یا مسئله مورد بررسی را بستریابی تاریخی می‌کنند، مورد اقبال بیشتری از سوی مخاطبان قرار می‌گیرند. بدین ترتیب این سؤال قابل طرح است که در رویکردهای نوین تاریخی دقیقاً چه اقداماتی انجام می‌گیرد؟ در تواریخ سنتی فلسفه اسلامی چه فعالیتی انجام گرفته است؟ به طور کلی، چه رویکردهای تاریخی مختلفی در عرصه فلسفه اسلامی موجود است؟

این مقاله به دسته‌بندی رویکردهای تاریخی به فلسفه اسلامی و سبک‌شناسی آنها می‌پردازد. مفاد مقاله، گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری‌های موجود را درباره فلسفه اسلامی شناسایی و از حیث روش آنها ممیزه‌یابی خواهد کرد؛ به نحوی که ویژگی‌های هر یک و وجوه امتیاز آنها نسبت به یکدیگر آشکار شود.

مقصود نگارنده این مقاله از «رویکردهای تاریخی به فلسفه»، معنایی اعم از «تاریخ‌نگاری فلسفه» به معنای متعارف آن است. البته مورخان فلسفه هر یک رویکردی تاریخی دارند؛ اما بسیاری از پژوهشگران عرصه فلسفه نیز در پژوهش‌های خود از داده‌های تاریخی استفاده کرده یا تحلیل‌های تاریخی عرضه می‌کنند، بی‌آنکه خود را مورخ فلسفه بدانند؛ لذا گونه‌شناسی و مشخصه‌یابی رویکردهای تاریخی در عرصه فلسفه اسلامی، افزون بر تاریخ‌نگاری فلسفه اسلامی بر حوزه وسیع‌تری از پژوهش‌های فلسفه اسلامی پرتو می‌افکند. ضمن آنکه پژوهش حاضر از سنخ تحلیل‌های درجه دوم و ناظر به عمل پژوهشگران عرصه فلسفه اسلامی است، نه از سنخ تحلیل‌های درجه

۱. این دیدگاه‌ها در Nichols, 2006 نقل (و البته نقد) شده است.

اول که به مسائل کلاسیک فلسفه می‌پردازد؛ لذا مخاطب مستقیم آن روش‌شناسان تحقیق در عرصه فلسفه اسلامی و تاریخ آن خواهند بود و البته برای محققان فلسفه اسلامی نیز از جهت بصیرت‌افزایی و حصول تصویر سنجیده‌تری از حوزه پژوهشی ایشان سودمند است.

پیشینه و نوآوری تحقیق

گونه‌شناسی تاریخ‌نگاری فلسفه مسبق به سابقه است. تقسیم معرفی در افواه پژوهشگران این عرصه جریان دارد و در سال‌های اخیر به کرات در آثار تخصصی و غیرتخصصی مربوطه نیز تکرار می‌شود که بر اساس آن، چند الگوی مختلف در تاریخ‌نگاری فلسفه متمایز شده و ذیل چنین عناوینی برشمرده می‌شوند: فیلسوف محور، مکتب‌محور، روش و رویکرد‌محور، مسئله و موضوع‌محور، دوره‌محور.^۱

این تقسیم‌بندی از جهت ارائه نوعی تفکیک میان تواریخ فلسفه قابل توجه است. در عین حال تداخل‌های بارزی در آن ملاحظه می‌شود. به عنوان نمونه، ملاک تمایز در الگوی روش و رویکرد‌محور - یعنی همان روش و رویکرد - به تعبیری موجب پدید آمدن مکاتب مختلف شده و تاریخ‌نگاری براساس آن الگو ذیل الگوی مکتب‌محور نیز قابل درج است. همچنین تمایز بنیانی میان الگوهای مکتب‌محور و دوره‌محور به نظر نمی‌رسد و به سلیقه مورخ بستگی دارد. می‌توان پهنه زمانی یک دوره را وسیع در نظر گرفت تا چند مکتب را شامل شود یا ملاک تمایز مکاتب را آن قدر جزئی و موردی ساخت که در یک دوره مکاتب متعددی تمیز داده شوند و بدین ترتیب این دو الگو متفاوت شوند؛ اما به همین ترتیب می‌توان ملاک تمایز مکاتب را عمومیت بخشید یا تمایز دوره‌ها را دقیق‌تر ساخت تا مکاتب و دوره‌ها بر هم منطبق شوند. با توجه به امکان تداخل اقسام، ملاحظه می‌شود که تقسیم‌بندی بالا مطابق تمایز رویکردهای تاریخی نیست و از حیث تقسیمات روشی آگاهی‌بخش نخواهد بود.

گونه‌شناسی دیگری از تواریخ فلسفه توسط علی اوجبی ارائه شده که بر طبق آن نگارش تاریخ فلسفه تاکنون به شش شیوه صورت گرفته است: «سیره‌نویسی»،

۱. این تقسیم‌بندی شش‌گانه در یثربی، ۱۳۸۸، ص ۱۹-۲۳ معرفی و توضیح داده شده است؛ هرچند که گویا این بخش از کتاب (که ذیل عنوان «پیشگفتار» آمده) نگاشته مؤلف نیست.

«تحلیلی - غیرانتقادی»، «تحلیلی - انتقادی»، «گروه‌شناسی / جریان‌شناسی»، «اخلاقی - عرفانی» و «ترکیبی» (اوجبی، ۱۳۸۷، ۵۶-۵۵). اوجبی ادعایی در خصوص حصر منطقی این گونه‌شناسی ندارد و آن را تنها نتیجه استقراء منابع تاریخ فلسفه برمی‌شمرد. او شیوه تحلیلی را «تفسیر و تبیین آراء و اندیشه‌ها و کشف مبانی و ریشه‌ها» (همان، ۵۵) می‌داند؛ اما مشخص نمی‌کند که آیا چنین فعالیتی اگر نه در مورد گروهی از فلاسفه، بلکه فقط در مورد یک فیلسوف انجام گیرد، می‌توان آن را کاوشی در تاریخ فلسفه دانست؟ محصول شیوه «اخلاقی - عرفانی» در گونه‌شناسی اوجبی، «اندرزنامه‌های اخلاقی - عرفانی حکما» است که «عموماً توسط شاگردان حکما جمع‌آوری و ثبت شده» است (همان، ۵۶)؛ اما اگر بنا باشد این قبیل اندرزنامه‌ها را آثاری در زمینه تاریخ محسوب کنیم، در این صورت باید تمامی مجموعه‌های حدیثی و حتی تفاسیر متأثر و... را نیز کتاب‌هایی در زمینه تاریخ به حساب آوریم که واضح است قابل پذیرش نمی‌باشد. با این همه، متمایز ساختن «سیره‌نویسی» و «گروه‌شناسی / جریان‌شناسی» از سایر شیوه‌های تدوین تاریخ فلسفه در گونه‌شناسی ارائه‌شده توسط اوجبی تحسین‌برانگیز است که در ادامه به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.

در این میان مصاحبه مفصلی با مصطفی ملکیان صورت گرفته و رونوشت آن تحت عنوان «رویکردهای متفاوت در تاریخ فلسفه نگاری» چاپ شده است (ملکیان، ۱۳۸۰). سپس این نوشتار در مجموعه گفتگوهای ملکیان بازنشر یافته است (ملکیان، ۱۳۸۵، ص ۷-۶۴). بخش زیادی از این مصاحبه خواندنی و تأمل‌برانگیز درباره مطالبی است که با عنوان انتخاب‌شده برای آن نامرتبط است؛ ولی در مقطعی که به گونه‌شناسی تاریخ‌نگاری‌های فلسفه پرداخته چهار قسم را متمایز ساخته است: تاریخ‌نگاری فلسفه از حیث شخصیت‌های فلسفی، تاریخ‌نگاری فلسفه بر حسب مکاتب فلسفی، تاریخ‌نگاری فلسفه بر حسب سنت‌های فلسفی و تاریخ‌نگاری موضوعی-مسئله‌ای فلسفه.

این گونه‌شناسی حسب روش تاریخ‌نگاری مورخ - نه سلیقه او و همچنین نه صرفاً محتوای اثرش - است و لذا نقدهای وارد بر گونه‌شناسی‌های پیشین آسیب‌چندانی را بدان وارد نمی‌سازد؛ اما پوشیده نیست که در مطلب بالا جز معرفی مختصری، به مشخصه‌یابی این‌گونه‌ها پرداخته نشده است. عالم مقال آن نیز بر خلاف مقاله حاضر

معطوف به فلسفه اسلامی نیست. افزون بر اینکه ملاحظه مهمی - به شرح آتی - در آن ناکاویده باقی مانده که آشکارسازی و تفصیل جوانب مختلف آن ملاحظه به همراه بررسی نحوه تأثیرگذاری بر تواریخ فلسفه و بلکه رویکردهای تاریخی به فلسفه اسلامی، نوآوری این مقاله محسوب می‌شود.

نکته ظریف در مواجهه با تواریخ فلسفه (همانند تواریخ سایر حوزه‌ها و نیز تواریخ عمومی)، تلقی عمومی از مورخ متعهد بسان کاوشگری است که به مطالعه و جستجو در وقایع تاریخی می‌پردازد و آنگاه همانند گزارشگری صادق، حقایق مربوطه را گزینش کرده و پیش روی خواننده قرار می‌دهد. مورخ در این فرآیند نقشی منفعلانه دارد و نهایت انتظاری که از او می‌رود آن است که حوزه کاوش خود را هرچه وسیع‌تر و دقت خود را هرچه بیشتر کند. حاصل فعالیت او نیز در نهایت یا درست است که در این صورت کلام نهایی در آن زمینه گفته شده و ضرورتی برای تداوم و تکمیل پژوهش وجود ندارد، یا نادرست است که در این صورت خطای صورت‌گرفته بر پایه مستندات متقن قابل ردیابی است و مورخ نیز پس از آگاهی از آن به اشتباه خود پی برده و قاعدتاً قانع خواهد شد.

ولی موشکافی بیشتر در عملکرد مورخان، ما را متفطن عاملیت فعال ایشان در گزینش وقایع مرتبط، نحوه چیدمان و ایجاد ربط و نسبت میان آنها می‌کند. از همین رو است که حتی در خصوص واقعه‌ای واحد، انواعی از روایت‌ها قابل عرضه است؛ بلکه از اساس اینکه واقعه مورد نظر چگونه دیده و دسته‌بندی شود می‌تواند از منظری تا منظر دیگر متفاوت باشد. پدیدآمدن مکاتب گوناگون تاریخ‌نگاری و سبک‌های متفاوت در هر مکتب به همین جهت است. همچنین شناسایی و تمیز دادن آن مکاتب از یکدیگر حسب نگرش فلسفی مورخ به تاریخ - نگرشی آگاهانه یا ناخودآگاه - التفات روش‌شناسان تاریخ‌نگاری را به این مطلب و خام‌بودن دیدگاه بیان‌شده را در بند پیشین نشان می‌دهد.^۱ بدین ترتیب مشخص می‌شود که تفاوت روایت‌های تاریخی گاه مبنایی بوده و در این صورت چنین نیست که تفاوت آنها با گفتگوی متقابل و صرفاً با استناد به شواهد تاریخی مربوطه قابل فیصله‌یابی باشد.

۱. برای آشنایی اجمالی با مکاتب تاریخ‌نگاری، ملاحظه مدخل‌های دایره‌المعارفی مرتبط با فلسفه و روش تدوین تاریخ سودمند است؛ مثلاً نک (سجادی و رزم‌آرا، ۱۳۸۵) و (Little, 2016). بررسی‌های تفصیلی‌تر در آثار تخصصی مانند (Tucker, 2009, pp.371-380) قابل دسترسی است.

در این مقاله، رویکردهای تاریخی به فلسفه اسلامی ذیل سه عنوان دسته‌بندی می‌شود: «تذکره‌نگاری فلاسفه»، «جریان‌شناسی تفکر فلسفی» و «تاریخ‌نگاری مسائل فلسفه» (نظر به اتکاء متأخر بر متقدم، بررسی‌های آتی نیز به همین ترتیب سامان داده خواهد شد). این دسته‌بندی قرابت زیادی به تقسیم پیشنهادی ملکیان از تاریخ‌نگاری-های فلسفه دارد؛ زیرا دسته اول آن متناظر «تاریخ‌نگاری فلسفه از حیث شخصیت‌های فلسفی»، دسته دوم دربرگیرنده هر دو قسم «تاریخ‌نگاری فلسفه بر حسب مکاتب فلسفی» و «تاریخ‌نگاری فلسفه بر حسب سنت‌های فلسفی»، و دسته سوم متناظر «تاریخ‌نگاری موضوعی- مسئله‌ای فلسفه» در تقسیم‌بندی ملکیان است. عمده تغییر آن است که عنوان‌ها قدری کوتاه‌تر، گویاتر و بروزتر شده و بررسی مکاتب و سنت‌های فلسفی هم‌خانواده شده‌اند. البته این قبیل دسته‌بندی و تقسیم‌بندی، فی نفسه اهمیت چندانی ندارد، مگر آنکه معبری برای کاوش‌های مهم‌تر شود. دسته‌بندی پیشنهادی کمک می‌کند تا بتوانم به‌روشنی از انگاره محوری این مقاله، یعنی عاملیت مورخ در هرگونه تاریخ‌نگاری فلسفه، دفاع کنم. در ادامه، این عاملیت را از جنبه‌های متنوعی و به تفکیک در هریک از رویکردهای تاریخی به فلسفه اسلامی نشان خواهم داد.

تذکره‌نگاری فلاسفه

ادبیاتی پربرگ و بار از سنتی در میان دانشوران دوره اسلامی وجود دارد که می‌توان آن را تلاش ایشان برای نگارش تاریخ فلسفه و فیلسوفان دانست. این سنت که بخش عمده آثار مرجعی همچون *صوان الحکمة* سجستانی (نزدیک ۳۳۰-۴۲۰ ق)، *تاریخ الحکماء* قفطی (۵۶۸-۶۴۶ ق) و *محبوب القلوب* اشکوری (ت. ۱۰۷۵ ق) را دربر می‌گیرد^۱، قسمی از کتب تراجم و سیره‌نویسی بوده و معطوف به معرفی رجال خاصی است که به صورت سنتی فیلسوف دانسته شده‌اند.

محتوای این آثار در ذیل نام هریک از فیلسوفان معمولاً حاوی چنین مطالبی است: محل و زمان تولد، معرفی خانواده، محل سکونت و تحصیل، مسافرت‌ها، اساتید و شاگردان، فهرست آثار و عقاید، محل و زمان وفات و دفن، و احیاناً کلماتی حکمت‌آمیز از او. هنوز نیز عموماً اولین چیزی که از شنیدن تاریخ فلسفه به ذهن متبادر می‌شود،

۱. برای معرفی دقیق‌تر سه اثر یاد شده و سایر آثار مشابه نک انواری، ۱۳۹۲.

چنین نگارش‌هایی است و فعالیت‌های پژوهشی در امتداد آن سنت، در دوره معاصر نیز تداوم دارد (هرچند گاه همراه با تفنن‌هایی شده، مانند طبقه‌بندی فلاسفه اسلامی بر اساس نسبت استادی و شاگردی میان آنها).^۱

پس از آشنایی با اشکال پیچیده‌تر و بسیار ظریف‌تری از تاریخ‌نگاری فلسفه (که در ادامه شناسایی و معرفی خواهد شد) انگیزه بسیار قوی خواهیم یافت تا این‌گونه نگارش‌ها را که تنها حاوی مجموعه‌ای از بیوگرافی‌هاست به جای آنکه تاریخ فلسفه بدانیم فقط حاوی مواد خام و اولیه‌ای که برای نگارش تاریخ فلسفه به کار می‌آید محسوب کنیم. البته پیش‌شرط نگارش چنان تواریخ فلسفه، در اختیار داشتن مواد فراوانی از جمله این‌گونه تذکره‌نگاری‌هاست. از طرفی تاکنون حتی همان داده‌های خام و اولیه را در خصوص زندگی و آثار و آرای برخی فیلسوفان اسلامی در اختیار نداریم. به عنوان مثال فرد تأثیرگذاری همچون مجدالدین جیلی که شهاب‌الدین سهروردی (چهره شاخص فیلسوفان اشراقی) و فخرالدین رازی (شارح ابن سینا و طرف گفتگوی خواجه نصیرالدین طوسی) نزد او تلمذ کرده‌اند، همچنان ناشناخته است. نمونه‌های فراوان دیگری نیز قابل ذکر است که برخی از آنها حتی در سده‌های اخیر می‌زیسته‌اند، کما اینکه تقریباً هیچ اطلاعاتی درباره ملا اسماعیل بروجردی - که گفته شده «اهل خبره او را از صدرالمآلهین شیرازی اعلم می‌دانستند» (حائری مازندرانی، ۱۳۶۲، ص ۴) - نداریم؛ لذا لزوم تداوم و تکمیل فعالیت‌های تذکره‌نگاران در خصوص فیلسوفان اسلامی پوشیده نیست. بدین ترتیب ممکن است خارج دانستن آن فعالیت از شمول عنوان اعتباربخش «تاریخ‌نگاری فلسفه» مانعی در راه بهبود و توسعه و تعمیق نگارش تواریخ فلسفه - از هر گونه‌ای - محسوب شود. در عین حال ملاحظه‌های انتقادی مهمی درباره گونه تذکره‌نگاران از تواریخ فلسفه قابل طرح است.

نگارش تذکره‌نگاران فلسفه بر مبنای فهم بسیار ابتدایی از کیستی فیلسوفان و همچنین چیستی سوانح مهم حیات فردی و فلسفی آنها شکل می‌گیرد. نویسندگان این-گونه تواریخ به ندرت دست به انتخاب افراد مورد نظر از فهرست فلاسفه می‌زنند و به جای آن تلاش می‌کنند مدخلی را به هرکس که اندیشه او به نحوی مورد توجه آنان که به صورت سنتی به عنوان فیلسوف شناخته شده‌اند قرار گرفته اختصاص دهند. اینان

۱. برای معرفی آثار متعددی از این دست نک انواری، ۱۳۹۰. برای طبقه‌بندی فلاسفه اسلامی نک مطهری، ۱۳۸۶، ۵۴۱-۲۵۲.

بی‌طرفی و صداقت نگارش خود را در جامع‌بودن معجم خویش می‌دانند و از حیث اشتغال بر فیلسوفان تلاش می‌کنند آن را ختشی نگه دارند؛ هر چند ممکن است رأی‌شان را درباره هریک از فلاسفه در ضمن نگارش ترجمه او بیان کنند. صاحب *ریاض العلماء* در ابتدای قرن دوازدهم و مطهری در انتهای قرن چهاردهم هجری قمری، هریک مدخلی را به معرفی ملاصدرا اختصاص داده‌اند؛ ولی اولی پسر ملاصدرا را در نسبت با او مصداق «یخرج الحی من المیت» (افندی الإصبهانی، ۱۴۰۱، ص ۲۶-۲۷) می‌داند؛ در حالی که مطهری، ملاصدرا را «حکیم الهی و فیلسوف ربانی بی‌نظیر» (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۵۰۶) معرفی می‌کند. بدین ترتیب قضاوت‌های تذکره‌نگار در تفسیر او از کیستی شخصیت موردنظر بروز می‌یابد و تصاویر متعدد عرضه‌شده از شخصیت واحد گاه مختلف و حتی بنیاناً متفاوت خواهد بود.

در خصوص محتوای مدخل‌های تذکره‌نگاری، چنانچه مؤلف در پی جامعیت اثر خود باشد، تلاش می‌کند تا فراگیربودن آن را نسبت به حداکثر داده‌های موجود درباره صاحب ترجمه حاصل نماید؛ هرچند که یک ویژگی مشترک و مهم در محتوای عرضه‌شده در آنها عموماً قابل تشخیص است. آنچه برای تذکره‌نگار در اولویت است، گزارش حیات شخصی و آنگاه حیات فکری صاحب ترجمه است و در این میان گزارش سایر جنبه‌های حیات او همچون پیش‌زمینه و شرایط جاری اقتصادی، کنش-های سیاسی و تعاملات او با نهادهای گوناگون اجتماعی در حاشیه قرار می‌گیرد و معمولاً تنها در صورتی ذکر می‌شود که حاوی نکته‌ای عبرت‌آموز بوده و بتوان از آن پند و اندرز اخلاقی را استنتاج کرد.

اصولاً مورخ تذکره‌نگاری که در حال تحریر حیات شخصی و فلسفی است، خود را متعهد به بستریابی‌های سیاسی-اجتماعی-اقتصادی نمی‌داند؛ زیرا به صورت پیش‌فرض، آن موارد را خارج از حیطه اصلی مورد نظر خویش و بی‌تأثیر بر آن می‌داند. حتی در خصوص حیات فلسفی فیلسوف نیز آرای او در فضایی ایستا و بدون ربط و نسبتی با آرا و عقاید پیشینیان و پسینیان و همچنین فاقد تعاملی با عقاید و افکار دوران معاصرش عرضه می‌شود. در این میان، تبیین چرایی کنش و واکنش‌ها و حیات فلسفی او نیز معمولاً به کلی مغفول است.

در هر یک از دو گونه آتی تواریخ فلسفه، تلاش می‌شود که ایستایی اشاره‌شده در تواریخ تذکره‌نگاران از میان برداشته شده و به نحوی سیر تحول و تطور در تاریخ فلسفه مورد توجه قرار گیرد.

جریان‌شناسی تفکر فلسفی

در دهه‌های اخیر تلاش شده تواریخی از فلسفه اسلامی با دوره‌بندی تفکر فلسفی و عطف‌نظر به توالی و تعاقب فکری ادوار فلسفه عرضه شود. به نظر می‌رسد رواج یافتن تاریخ‌نگاری بدین سبک به طور عمده تحت تأثیر پژوهش‌های غربیانی مانند تی. جی. دیور (۱۸۶۶-۱۹۴۲)، هانری کربن (۱۹۰۳-۱۹۷۸)، مونتگومری وات (۱۹۰۹-۲۰۰۶) و دانش‌آموختگانی در غرب مانند اقبال لاهوری (۱۸۷۷-۱۹۳۸)، نگارنده سیر فلسفه در ایران (Iqbal, 1964)، بوده باشد.

این‌گونه تاریخ‌نگاری را در اینجا تحت عنوان عام «جریان‌شناسی» دسته‌بندی می‌کنیم. در این گونه، سیر تطور تفکر فلسفی روایت شده و 'فراز' و 'فرود' های آن نشان داده می‌شود؛ چگونگی تغییر مکاتب فلسفی مورد توجه قرار می‌گیرد و مسائل و دغدغه‌های کلان فلسفی و چگونگی ربط و نسبت آنها با اندیشه‌ها (گاه غیرفلسفی) و فیلسوفان یا حتی متفکران قبل و بعد بیان می‌شود. در این‌گونه تاریخ‌نگاری فلسفه، فیلسوفان دیگر نه بمانند گونه تذکره‌نگاری که هریک مستقل از دیگران و منفرداً مورد مطالعه قرار می‌گیرند، بلکه فعالیت فلسفی آنان در بستری تاریخی قرار داده می‌شود. مثلاً پرسیده و پاسخ داده می‌شود که چرا باید فلان سؤال یا انگاره بنیانی برای فلان متفکر یا در فلان دوره مهم بوده باشد. فعالیت ممتد جلال‌الدین آشتیانی در مقدمه‌نگاری بر آثار متعددی که تصحیح کرده - از قبیل *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران* (آشتیانی، ۱۳۵۱-۱۳۵۷) و *مقدمه الشواهد الربوبية* (ملاصدرا، ۱۳۸۶) - و نیز نگارش‌های مرتبط حسین نصر - که در *فلسفه اسلامی از آغاز تا کنون: فلسفه در سرزمین نبوت* (Nasr, 2006) یکپارچه شده - از بهترین نمونه‌های ممثل این‌گونه تاریخ فلسفه هستند.

ممیزه‌های چندی را می‌توان برای تاریخ‌نگاری جریان‌شناسانه برشمرد. در این گونه، به‌جای تمرکز بر تک‌تک آثار یا انگاره‌ها و استدلال‌های اندیشمندان، کلیت فعالیت

ایشان و جایگاه تاریخی آنان مورد نظر قرار می‌گیرد. در این میان تعیین می‌شود که کدام اندیشمندان باید در روایت تاریخ فلسفه مورد توجه قرار بگیرند و کدام نه؛ لذا ممکن است مثلاً شیخ بهائی به اعتبار نقش خودش و نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین افرادی که در شکل‌گیری اندیشه‌های یکی از مؤثرترین فیلسوفان - ملاصدرا - نقش داشته در روایت تاریخی فلسفه جایگاهی یابد، یا اینکه از اساس به عنوان یک فقیه و متکلم خارج نهاده شود.^۱

به همین ترتیب در میان اندیشمندان مورد توجه، تعیین می‌شود که کدام یک صاحب اندیشه والایی بوده‌اند تا در شمار فیلسوفان به حساب آیند و کدام صرفاً نقش‌های حاشیه‌ای یا حتی مخرب داشته‌اند. در این مرحله است که ممکن است فی‌المثل ابوحامد غزالی - به‌رغم شباهت سنخ آثار و اندیشه‌های او به آن فیلسوفان - صرفاً به عنوان یک جدلی و متکلم یا عارف معرفی شده و اندیشه‌های او در قبال اندیشه‌های فیلسوفان واقعی متحجرانه و دارای تأثیرات درازدامنی در جلوگیری از پیشرفت جریان فلسفی قلمداد شود. حتی اندیشمندانی که در عداد فیلسوفان جای می‌گیرند هم‌رده نخواهند بود و جایگاه و اهمیت آنان را مورخ جریان‌شناس تعیین می‌کند. به عنوان نمونه ملاصدرای شیرازی (م. ح. ۱۰۵۰ ق) و ملارجبعلی تبریزی (م. ۱۰۸۰ ق) دو فیلسوف تقریباً هم‌عصر هستند که در تذکره‌نگاری‌های فلاسفه در کنار یکدیگر معرفی می‌شوند، اما در جریان‌شناسی فلسفه است که به ما گفته می‌شود:

- «ملاصدرای شیرازی... در فلسفه و حکمت الهی نظیر ندارد و کتب فلسفی او در واقع ناسخ دیگر کتبی است که قبل از او در فلسفه الهی نوشته شده است.»

- «آخوند ملاصدرا بزرگترین فیلسوف اسلامی است که دارای تحقیقات عالی‌ه‌یی در فلسفه الهی است.»

ولی:

- «ملارجبعلی در فلسفه از اتباع و مقلدین مشاء است... تحقیقات ارزنده‌یی از او دیده نمی‌شود و خالی از نوعی کج‌سلیقگی نیست.»

۱. روایت تاریخی مندرج در رساله تاریخ حکما (مدرس طهران، ۱۳۷۸، ص ۱۲۵-۱۴۱) از دسته اول و تاریخ فلسفه اسلامی (Nasr & Leaman, 1996) از دسته دوم است.

– «ملار جبعلی... شخص عمیق و صاحب‌نظر نیست.»^۱

هرچند می‌توان جریان‌شناسی را محدود به دوره یا بازه زمانی خاصی نمود و یا حتی آن را با محوریت یک فیلسوف معین به انجام رسانید، اما قسمی از جریان‌شناسی که گسترده و فراگیر است و فاصله زمانی چندین قرن (یا حتی کل تاریخ فلسفه) را در بر می‌گیرد، ادعاهای کلان‌تر و محتوای غنی‌تری را به همراه دارد. مقصود از این قسم گسترده و فراگیر فی‌المثل روایتی است که از شکل‌گیری اولیه فلسفه با مرزبندی مشخص از سایر شاخه‌های فکری آغاز کند، ربط سنت فلسفه اسلامی را با متناظر یونانی آن تبیین نماید و آنگاه این سیر را در طی چندین قرن تا دوره معاصر پی بگیرد.

جریان‌شناسی در این شکل فراگیر نیز ویژگی‌های خاص خود را دارد. این قسم جریان‌شناسی تصویری از چیستی فلسفه و بالتبع عمل فیلسوفان را (هرچند ناخودآگاه) به همراه دارد، تصویری همچون تلقی متعارف از فلسفه به مثابه دانش تمیزدهنده حقایق و واقعیات از اعتباریات و وهمیات. آنگاه تاریخ جریان‌شناسانه روایت تفصیل‌یافته عمل فیلسوفان واقعی، فیلسوف‌نمایان و ضدفیلسوفان در گستره تاریخ و بر اساس آن تلقی از چیستی فلسفه خواهد بود. در این میان قضاوت‌های فراوانی درباره نگرش‌های کلان متفکران و نیز تقسیم‌بندی شخصیت‌های تاریخی در طیفی که حکما در یک سو و جهال در سوی دیگر آن قرار دارند صورت می‌پذیرد.

البته نباید انتظار داشت این تقسیم‌بندی‌ها لزوماً با صراحت بیان شده و به شکل عریان قابل رؤیت باشند؛ بلکه اغلب به صورتی ظریف و در لابه‌لا یا در نحوه چیدمان روایت تاریخی به خواننده القا می‌شوند. همین قضاوت‌ها و ارزش‌گذاری‌هاست که اگر پذیرش آنها عمومی‌یابد، پشتوانه نظری لازم را برای کاربردهای تحقیر یا تجلیل‌آمیز عناوین تاریخی فراهم می‌کند؛ کاربردهایی مانند رواج برچسب «اشعری‌گری» برای متهم کردن اخباریان به قشری‌گرایی و عنوان «صدرائ‌اندیش» یا «نوصدرائی» برای تجلیل از بینش صحیح‌انگاشته فیلسوفان وفادار به مکتب فکری ملاصدرا.

چنین جریان‌شناسی‌های فراگیری فیلسوفان حال حاضر را نیز در آن سیر کلان تاریخی قرار می‌دهد و به ایشان درباره جایگاه تاریخی‌شان خودآگاهی می‌بخشد؛ آگاهی از جمله درباره اینکه دغدغه‌های فلسفی کنونی چگونه پدید آمده و چه سیری را

۱. نقل قول‌ها به ترتیب از آشتیانی، ۱۳۵۱، هشت، ۹۸، ۲۱۸ و ۲۱۹.

طی کرده‌اند. البته جریان‌شناسی‌ها معمولاً به‌گونه‌ای روایت می‌شوند که سیری از پیشرفت را در بطن خود داشته و در نهایت، دوره معاصر در نقطه اوج ماجرا قرار گیرد.^۱ لذا در این جریان‌شناسی‌ها جایگاه مسائل و دغدغه‌های کنونی فلسفی (که متفاوت با مسائل و دغدغه‌های بسیاری از فیلسوفان و مکاتب فلسفی در ادوار گذشته تاریخ فلسفه و تفکر اسلامی است) به عنوان مسائل و دغدغه‌های واقعی (یا دست کم واقعی‌تر) فلسفی توجیه می‌شود؛ کج‌روی‌ها و اشتباهات کلانی را که پیشینیان مرتکب شده‌اند گوشزد می‌شود و این جریان‌شناسی‌ها امروزیان را مطمئن می‌سازند که در مسیر فکری درستی قرار دارند.

به طور خاص در حوزه فلسفه اسلامی، جریان‌شناسی کارکرد مشابه دیگری نیز دارد. می‌دانیم *ارنست رنان* (۱۸۲۳-۱۸۹۲)، نویسنده نامی فرانسوی، ادعا کرده و مدت‌ها در میان غربیان مشهور بود که با مرگ *ابن‌رشد*، فلسفه اسلامی پایان یافته است. از آن پس جریان‌شناسی‌های متعدد در نگارش‌های تاریخی هانری کربن، جلال‌الدین آشتیانی، حسین نصر، مهدی محقق و همفکران آنان در همان نسل یا نسل شاگردان ایشان متکفل شده‌اند تا نشان دهند که فلسفه اسلامی نه تنها با *ابن‌رشد* خاتمه نیافته، بلکه پویایی خود را در طول تاریخ و به ویژه تا به امروز حفظ کرده است.

جریان‌شناسی به صورت‌های گوناگون و گاه بنیاداً متفاوت امکان‌پذیر است تا جایی که چه بسا برای مخاطب ناآشنا با ظرافت‌های تاریخ‌نگاری این ابهام پیش آید که آیا این روایت‌های گوناگون به واقع راجع به موضوع واحدی نگاشته شده‌اند؟! این تفاوت‌ها ناشی از نادرستی شواهد تاریخی در برخی از روایت‌های متفاوت نیست؛ زیرا کاملاً متصور است دقت کافی در عرضه شواهد تاریخی مستند در همگی آنها صورت گرفته باشد؛ به‌گونه‌ای که تقسیم‌بندی دوگانه سنتی درست و نادرست برای ارزیابی این روایت‌ها کافی نباشد. هرچند برای زمانه تنها یک فیلسوف یا دوره‌ای محدود در تاریخ فلسفه، ممکن است مورخانی که در فیلسوف‌بودن او یا بخشی از تاریخ فلسفه بودن آن دوران اتفاق نظر دارند بتوانند با تبادل نظر، دیدگاه‌های خویش را به یکدیگر نزدیک کنند، اما با فقدان آن اتفاق نظر یا هرچه گسترده‌تر شدن بازه زمانی موردنظر، گزینه‌های مقبول متنوع‌تری برای مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری همچون انتخاب و چینش

۱. این نحوه تاریخ‌نگاری به سبک «ویگ» موسوم شده است. راجع به سبک ویگ در تاریخ‌نگاری علم نک (گمینی، ۱۳۸۹).

شواهد در پی یکدیگر و نحوه روایت پدید می‌آید و زمینه‌های گسترده‌تر ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... و نوع نگاه مورخ به اهمیت آنها مدخلیت مؤثرتری می‌یابند. در اینجا است که اختلاف نظر مورخان جریان‌شناس مبنایی می‌شود و راه سراسری نیز برای رفع آن اختلاف به نظر نمی‌رسد. ذکر یک نمونه در اینجا می‌تواند روشنگر باشد.

گزارش‌های تاریخی و آثار برجای مانده، نشان‌دهنده آن است که در نیمه دوم قرن نهم پویایی فراوانی در فضای فکری شیراز قابل ملاحظه است. برای مورخانی که این دوره را به عنوان یکی از ادوار سیر تطور تاریخی فلسفه اسلامی پذیرفته باشند، کم و بیش مورد وفاق خواهد بود که در تاریخ‌نگاری خود از آن دوره از دوانی و دشتکی پدر و دشتکی پسر^۱ و همچنین از شاگردان و اساتید آنها سخن به میان آورند (هرچند که در اینجا نیز میزان اهمیت هریک یا میزان اهمیت کدام اثر از هر کدام ممکن است مورد اختلاف نظر واقع شود)؛ اما اگر بازه زمانی مورد نظر گسترش یابد و فی‌المثل ابن سینا در یک سوی آن و ملاصدرا در سوی دیگر قرار گیرد، آنگاه داخل دانستن اندیشمندان دوره شیراز در سلک فیلسوفان به عنوان کسانی که ممهّد پیشرفت‌های شگرف عرصه فلسفه توسط ملاصدرا بوده‌اند، یا معرفی آنان به عنوان جماعتی متکلم که با فاصله‌گرفتن از سبک سینوی در دوره‌ای از رکود و فترت جریان عقلی و توقف پیشرفت اندیشه فلسفی می‌زیسته‌اند، یا انتخاب راه میانه‌ای با شناساندن آنها ذیل عنوان فیلسوف - متکلم بحث‌انگیز خواهد بود. پدیده رقیق‌شدن سیطره سنت سینوی را در دوره شیراز که مورخی به عنوان انحطاط فلسفه معرفی می‌کند - انحطاطی که بالأخره ملاصدرا آن را علاج کرد و فلسفه را به 'مسیر درستش' برگرداند - همان پدیده را مورخ دیگری از منظر بسط و گسترش مباحث کلامی به عنوان نوعی شکوفایی جریان عقلی می‌بیند که پیش‌نیازهای لازم را برای ظهور ملاصدرا فراهم آورد.

جریان‌شناسی‌های مختلف هر یک خودمؤید هستند. ملاک اعتبار هر روایت جریان‌شناسانه، مقبول بودن همان روایتی است که خود عرضه می‌کند. مقایسه آن با سایر جریان‌شناسی‌های رقیب تنها نوع نگاه تاریخی دیگری را پیش رو خواهد نهاد و صرف

۱. به ترتیب جلال‌الدین محمدبن‌اسعد دوانی (۸۳۰-۹۰۸)، صدرالدین محمد حسینی دشتکی شیرازی (۸۲۸-۹۰۳) و غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (۸۶۶-۹۴۸).

چنین مقایسه‌ای برتری یکی را بر دیگری روشن نخواهد کرد. البته ممکن است فرد مقایسه‌کننده تحت تأثیر علل دیگری به یک جریان‌شناسی و مفاد یا نتایج و دلالت‌های آن متمایل باشد. در این صورت او با مصادره به مطلوب و مفروض گرفتن جریان‌شناسی مورد پسندش، آن را ترویج کرده و جریان‌شناسی مقابل را ضعیف یا غیر قابل قبول نشان خواهد داد.

به همین ترتیب نمی‌توان ملاک اعتبار یک جریان‌شناسی یا برتری آن را بر جریان‌شناسی دیگر، تقریب آن به یک جریان‌شناسی حقیقی و مرجع دانست. دلیلش واضح است: چنان جریان‌شناسی مرجعی، تنها فرضی است و تحقق واقعی ندارد. جریان‌شناسی‌ها را مورخان می‌سازند، نه اینکه آنها را از لابه‌لای وقایع تاریخی کشف کنند؛ لذا راهی از منظری بالاتر نیز برای داوری در خصوص برتری برخی جریان‌شناسی‌ها بر برخی دیگر به نظر نمی‌رسد. البته ممکن است روایت عرضه‌شده در یک جریان‌شناسی آن قدر ضعیف باشد که بعضی شواهد مرتبط تاریخی را نادیده انگاشته و دخیل نکند. در این حالت مخاطب آن جریان‌شناسی دغدغه خواهد داشت که آیا روایت عرضه‌شده با شواهد غیردخیل سازگار است یا خیر؟

با این وجود حتی در این حالت نیز اگر جریان‌شناسی به اندازه کافی اندیشیده‌شده باشد، اصولاً باید بتوان با جرح و تعدیلی در برخی اجزای روایت آن و/یا با شکل‌دهی مجدد شواهد موردنظر میان آنها سازگاری ایجاد کرد. این همان کاری است که مروجان نوع نگاه تاریخی ایدئولوژی‌های مختلف به استمرار انجام می‌دهند. پنداشت سنتی و رایج درباره شواهد تاریخی به عنوان گزارش صلب وقایع عینی در این مرحله است که کاملاً رنگ می‌بازد.^۱

از صورت‌های گوناگون جریان‌شناسی‌ها، نامتظر نیست آنی در میان هرگروه از مخاطبان مورد اقبال واقع شود که هماهنگ با نگرش‌ها و گرایش‌های ایدئولوژیک، انتظارات قومی، تعلقات حرفه‌ای، آمال و آرزوهای گروهی، و امیال و تمنیات و توقعات شخصی ایشان باشد. مثلاً جریان‌شناسی مقبول تاریخ فلسفه برای فیلسوفان

۱. این، مدخل ورود به مباحث آفاقی بودن (objectivity) در تاریخ است که از مهم‌ترین و در عین حال بغرنج‌ترین مباحث فلسفه تاریخ و تاریخ‌نگاری است. در ضمن همین مباحث است که چستی شواهد تاریخی نیز بررسی می‌شود. مقالات «شواهد و مؤیدات تاریخی» (Tucker, 2009, pp.87-97) و «آفاقی بودن تاریخی» (ibid, pp.172-180) تصویری عمومی و بروز را از مباحث این حوزه به دست داده و منابع متنوعی را نیز برای بررسی‌های تخصصی‌تر معرفی می‌کند.

حال حاضر، موردی خواهد بود که وضعیت کنونی عرصه و باورها و سنت‌های زمانه را در اوج ماجرای تاریخی فلسفه نشان دهد؛ در غیر این صورت واضح است که ایشان (یا دست کم جمع زیادی از اینان) آن را نامعتبر می‌شمرند. بی‌سبب نیست برخی جریان‌شناسی‌های غربی که دوران فلسفه اسلامی را منحصر در فاصله‌کندی تا ابن‌رشد می‌دانند در میان معاصرانی که خود را در امتداد جریان فلسفه اسلامی قلمداد می‌کنند، جایگاه معتنا بهی نمی‌یابد و بلکه مورد انکار واقع می‌شود یا روایت‌هایی که ماجرای فلسفه اسلامی را ذیل عنوان «فلسفه عربی» تعقیب می‌کنند، مقبول ایرانیان و ایرانی‌دوستان نمی‌افتند.^۱

بازسازی اندیشه‌ها: تاریخ‌نگاری مسائل فلسفه

در سال‌های اخیر گونه‌ای از رویکرد تاریخی به فلسفه اسلامی مورد توجه قرار گرفته که محور بحث را بر *مسائل فلسفه* قرار داده است. به عبارت دیگر به جای تمرکز بر زندگی و آثار تک‌تک فیلسوفان (تذکره‌نگاری) یا نقش‌آفرینی تاریخی آنان در روایت‌هایی گسترده و فراگیر (جریان‌شناسی)، این گونه به رهگیری پیدایش و سیر تطور هریک از مسائل فلسفه می‌پردازد؛ مسائلی همچون «اصالت وجود» یا «اتحاد عقل و عاقل و معقول». در محصول این‌گونه تاریخ‌نگاری در واقع اندیشه‌ها و عقاید هستند که در جریان سیر تاریخی قرار دارند و اگر نامی از فیلسوفان به میان می‌آید، بالتبع و به اعتبار معرفی صاحبان آن اندیشه‌ها و عقاید است.

بررسی‌هایی بدین سبک در سنت فلسفه اسلامی سابقه‌ای نداشته و کاملاً نوپدید است. استاد مطهری آن را طرحی «ابتکاری» خوانده و وعده داده بود بدین سبک «مسائل منطقی و فلسفه را یکایک مورد بررسی قرار دهد» (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۷۹)؛ آن‌گونه‌که وی تاریخی از تحول مسائل وجود را عرضه کرده بود (همان، ص ۷۲-۷۹). با تأسف عمر استاد مطهری برای اتمام آن طرح وفا نکرد. پرونده تاریخ‌نگاری مسائل

۱. برای نمونه‌ای از بررسی و نقد این دو دیدگاه نک منفرد، ۱۳۸۲. نمونه قابل توجه دیگر، دستکاری در عبارت «تاریخ الفلسفه العربیة» و برگردان آن به «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی» در ترجمه کتابی با این عنوان از عربی به فارسی است. (الفاحوری و الجر، ۱۳۵۵، پنج) نارواداری مترجم در تحمل جریان‌شناسی مفروض مؤلف، بیش از این تصور نمی‌شود.

فلسفی بدان سبک همچنان باز مانده و در حال حاضر پژوهش‌هایی اینچنین از بهترین نمونه‌های تحقیق در تاریخ فلسفه انگاشته می‌شود.

کاوش در این گونه از تاریخ‌نگاری فلسفه حول محور یکی از مسائل فلسفی شکل داده شده و آراء فیلسوفان در ادوار مختلف راجع به آن مسئله واحد در توالی یکدیگر نهاده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که سیر تحول آراء و ارتباط معناداری میان آنها دیده شود. اما می‌دانیم بسیاری از مسائل فلسفی تنها از دوره‌ای به بعد طرح شده و پیش از آن از اساس مطرح نبوده‌اند. واضح است که فیلسوفان پیش از آن دوره با مسئله‌ای که به تازگی طرح شده مواجه نبوده‌اند تا رأیی درباره‌اش داشته باشند.

افزون بر این، بسیاری از مسائل فلسفی در سیر تاریخی تطور خود دچار بسط و تدقیق، یا تحولاتی در مفاهیم پایه‌ای دخیل در آن شده‌اند، تحولاتی بنیانی و در عین حال ظریف و ناپیدا و نامحسوس که معمولاً جز از دید مورخان موشکاف پنهان می‌مانند. در این موارد نیز آرای فیلسوفان ادوار مختلف راجع به صورت یکسانی از مسئله و فهم واحدی از آن نیست؛ اما در عین حال مهارت عمده مورخ مسائل فلسفه آن است که فیلسوفان ادوار مختلف را به صورت فرضی به مثابه معاصران یکدیگر به گفتگو می‌نشانند، نحوه نگرش و به‌کارگیری اصطلاحات یکسانی را بر عهده آنان می‌گذارد و از این میان خط سیری را برای تطور تاریخی مسئله مورد نظر استخراج می‌نماید.

مورخ مسائل فلسفه دغدغه آن را ندارد که آیا آن فیلسوفان این اصطلاحات و مفاهیم را در اختیار داشته و به‌کار برده‌اند یا خیر. حتی بعید نیست که او بپذیرد چه بسا این مسئله حتی به ذهن آن فیلسوفان نیز خطور نکرده است؛ اما برای او همین مقدار کافی است که اگر آن فیلسوفان هم‌اکنون حاضر می‌بودند و آگاهی‌های مرتبط در اختیارشان قرار می‌گرفت، موضعی را که در قبال مسئله مورد نظر به آنها نسبت داده شده به عنوان توصیف درستی از لوازم اندیشه‌شان می‌پذیرفتند.

البته نوعاً مقصود مورخ مسائل فلسفه آن است که دیدگاه نسبت‌داده‌شده به‌گونه‌ای مضمحل در اندیشه آن فیلسوف وجود داشته، اما اصطلاحات و دانش امروزی را در اختیار نداشته تا این ظرفیت بالقوه را بالفعل کند و تنها امکانات متأخر این اقدام را

میسر کرده است؛ از این رو می‌توان این کوشش را **بازسازی** آرا و اندیشه‌های گذشتگان برای پاسخ به مسائل روز (یا برهه‌ای دیگر از تاریخ فلسفه) نامید. افزون بر رهگیری سیر تطور تاریخی مسائل فلسفه در میان آرای فیلسوفان اعصار مختلف، چنین بازسازی در مطالعه و تحقیق راجع به رأی تنها یک فیلسوف در گذشته در خصوص سؤالی که در عصری دیگر (مثلاً زمان حاضر) طرح شده نیز قابل تصور است و بلکه پژوهش‌های زیادی بدین سبک انجام شده و می‌شود. ملاصدرا هنگامی که قدمای فلاسفه یونان را در خصوص حرکت جوهری با خود هم‌رأی دانسته و نظرات مرتبطی را در **اسفار** از آنان نقل و تحلیل می‌کند، در واقع در حال انجام چنین بازسازی از آرای آنان است! هرچند مرسوم نیست این‌گونه بازسازی که تنها برای یک فیلسوف (یا فیلسوفان متعدد، ولی مجزا از یکدیگر) انجام می‌شود به عنوان کاوشی در تاریخ فلسفه قلمداد شود، اما به لحاظ سنخ فعالیت انجام‌شده، هم‌خانواده با تاریخ‌نگاری مسائل فلسفه است.

جریان‌شناسی تفکر فلسفی از دو جنبه نقش اساسی در خط‌دهی و هدایت مورخ مسائل فلسفه ایفا می‌کند. مسائل بسیار زیادی برای این‌گونه از تاریخ فلسفه قابل صورت‌بندی و مطالعه است: مسائل و دغدغه‌های متنوعی که در طول تاریخ فلسفه مورد توجه بوده‌اند و از آن میان برخی همچنان زنده‌اند و برخی منسوخ شده‌اند. البته آنچه در عمل رخ می‌دهد آن است که مورخ فلسفه در عوض یکسان‌انگاشتن مسائل آن مجموعه انبوه و انتخاب تصادفی از میان آنها، یا مسائلی را برای مطالعه و کاوش خود انتخاب می‌کند که در عرصه کنونی فلسفه مورد توجه است، یا در موارد خاصی ممکن است به سراغ مواردی برود که در روایتی مورد پسند از جریان‌شناسی فلسفه گفته شده که در مقطعی از تاریخ دارای اهمیت شایانی بوده‌اند. جز مواردی از این دست، مورخ فلسفه پژوهش خود را معطوف به کاوش حول مسائل **غیرمهم** فلسفی نمی‌کند و اگر هم به فرض چنین کند، احتمالاً مخاطبی برای مطالعه حاصل پژوهش خود نخواهد داشت.

۱. نک ملاصدرا، ۱۳۸۳، ص ۱۱۹-۱۲۰. البته جلال‌الدین آشتیانی این بازسازی را ناصواب دانسته است: «آنچه که [ملاصدرا] از قداما در این بحث [= حرکت در جوهر] نقل نموده است، صرفاً ظواهری نامستدل بلکه قابل حمل بر خلاف مختار او نیز می‌باشد.» (آشتیانی در مقدمه ملاصدرا، ۱۳۸۶، ص ۵۸).

افزون بر هدایت و راهنمایی مورخ مسائل فلسفه در انتخاب مسئله مناسبی برای پژوهش خود، جریان‌شناسی فلسفه نقش اساسی دیگری را نیز در چگونگی شکل‌گیری پژوهش او ایفا می‌کند. آنگاه که مورخ مسائل فلسفه در پی تعقیب سرگذشت تاریخی مسئله موردنظر بر می‌آید، باید ابتدا فیلسوفان مشخصی را تعیین کرده، آرای آنان را درباره مسئله موردنظر بازسازی کند. مورخ در این مرحله دست به انتخاب تعدادی از اندیشمندان گذشته می‌زند و در این میان تعداد فراوان دیگری کنار گذاشته شده و در روایت او حضور نمی‌یابند. اینکه کدام اندیشمندان مهم بوده‌اند و احتمالاً در سیر تاریخی مسائل فلسفه تأثیر گذارده‌اند (و لذا مورخ مسائل به مطالعه و در صورت انتخاب، بازسازی آرای آنان می‌پردازد) و کدام یک اهمیت چندانی نداشته‌اند (و لذا لزومی ندارد که مورخ مسائل وقت خود را صرف بررسی آرای آنها بکند) در روایتی از جریان‌شناسی فلسفه که مورد اعتماد مورخ مسائل قرار گرفته تعیین می‌شود.

البته ضرورتی ندارد مورخ مسائل راجع به ابتدای پژوهش خود بر یک جریان‌شناسی خاص خودآگاه باشد؛ بلکه چه بسا به علت عدم تدرّب در ظرایف تاریخ‌شناسانه و نیز شیوع عام آن جریان‌شناسی به این ابتنا التفات نداشته باشد؛ لذا غریب نیست که مورخان مسائل معمولاً تصور می‌کنند به سراغ اندیشمندانی رفته‌اند که در سیر تاریخی تحولات واقعاً مهم بوده‌اند و نه صرفاً آنها که در یک جریان‌شناسی خاص گفته شده مهم بوده‌اند. اما نمی‌توان نادیده گرفت که در حاصل این پژوهش‌ها سیر فلسفه اسلامی همیشه تنها از چند اندیشمند معروف از قبیل ابن سینا، شهاب‌الدین سهروردی و ملاصدرا می‌گذرد که اهمیتشان عموماً پذیرفته شده و آثارشان به سهولت در دسترس است و اندیشمندان برجسته دیگری همچون ابوحامد غزالی، ابوحفص سهروردی و شیخ احمد احسائی که در روایت جاافتاده تنها منحرفانی از صراط مستقیم فکری بوده‌اند و دسترسی به آثارشان نیز گاه دشوار است، یکسره غایب هستند.

یکی از ویژگی‌های بازسازی اندیشه‌های گذشتگان در پاسخ به مسائل روز فلسفی آن است که چون این مسائل با گذر زمان تغییر کرده و توجه فیلسوفان از آنها منعطف و به مسائل و موضوعات جدیدتری معطوف می‌شود، لذا این‌گونه بازسازی‌ها معمولاً پس از مدتی کهنه و درباره اموری نامهم به نظر می‌رسند. ویژگی دیگر آنکه حتی درباره مسئله یا موضوع واحد نیز بازسازی محدود به شکل یکتایی نمی‌ماند و در طول زمان

با بروز افکار جدید و با تغییر بازسازی بر اساس آنها قابل تبدیل است. از همین رو است که معروف است با گذر زمان، فهم از امور تاریخی تکامل می‌یابد. حتی در یک زمان نیز با دواعی مختلف و از منظر سبک‌های متفاوت اندیشگی، بازسازی گذشته فلسفه به طرق مختلفی امکان‌پذیر است. مثلاً در زمان ما، لوازم سیاسی فلسفه ملاصدرا را برخی با عنایت به اندیشه اسفار اربعه و نیز نظریه حرکت جوهری او به‌گونه‌ای انقلاب‌آفرین و برخی دیگر با نظر به مبانی وحدت وجودی وی به شکلی جبرگرا و محافظه‌کار تعبیر و تفسیر می‌کنند. احتمالاً تا مدتی دیگر نیز این موضوع از کانون توجه خارج شده و نوشته‌ها درباره آن خواننده‌ای نخواهد داشت؛ همان‌طور که هم‌اکنون دیگر کسی علاقه ندارد مباحثی را که در دهه چهل شمسی درباره علمی بودن/ نبودن فلسفه ملاصدرا جریان داشت، دنبال کند.

بازسازی اندیشه‌های گذشتگان نیز همانند دو گونه پیشین تذکره‌نگاری و جریان‌شناسی، فعالیتی در حیطه **تاریخ فلسفه** - و نه **فلسفه** - دانسته می‌شود و لذا فیلسوفان پیشگام اشتغال به آن را دون شأن حرفه‌ای خود می‌دانند. اما از سوی دیگر می‌دانیم که فعالیت‌های پژوهشی این فیلسوفان پر از مواجهه فکری با اندیشمندان برجسته گذشته همچون ابن سینا و ملاصدرا است و برترین کاوش‌های فلسفی روز حول آثاری از آن بزرگان از قبیل **اشارات** و **اسفار** صورت می‌گیرد. لذا بجاست که بپرسیم فعالیت‌های رایج فیلسوفان کنونی با گذشته فلسفه و تاریخ آن چه نسبتی دارد؟ هنگامی که فیلسوفان کنونی یکی از قهرمانان تاریخ فلسفه اسلامی را برگزیده و اندیشه‌ها و آثار او را محور فعالیت آموزشی و پژوهشی خود قرار می‌دهند، در این انتخاب به سراغ فیلسوفی می‌روند که با او هم‌دل باشند؛ یعنی در همان خط فکری قرار داشته و محرک‌های کاوش‌های فلسفی او و دغدغه‌هایش را مهم ببینند. در نتیجه مسئله‌های این دو به‌طور عمده همسان خواهد بود؛ هرچند که البته فیلسوف کنونی نیز خود صاحب‌نظر است و در موارد لازم دست به پیرایش و آرایش افکار و آثار فیلسوف قهرمان می‌زند.

فیلسوف کنونی در این کار بخش‌هایی را از آرا و اندیشه‌های فیلسوف قهرمان که در سیر تحولات فکری او تغییر کرده و احیاناً موجب بروز ناهمسازی‌هایی شده با بخش‌های دیگر هماهنگ می‌کند و قرائت سازگاری را از مجموعه عرضه می‌نماید، قسمت-

های نامقبول را (یا آنچه را که با گذر زمان نامقبول شده) از کلمات قهرمان حذف می‌کند و همچنین مؤیدات جدیدی را از مقبولات زمانه، آنچه عموماً به عنوان دستاوردهای فکری جدید پذیرفته شده، بر آن می‌افزاید. نمونه ماندگار چنین پژوهشی درباره فلسفه ملاصدرا که *اسفار* او را محور نگارش خود قرار داده *نهایة الحکمة* از علامه طباطبائی است.

در واقع اغلب شروح برجسته، حواشی معتنابه و دروس مهمی نیز که در حال حاضر بر مبنای آثار ملاصدرا ارائه می‌شود از همین سنخ است. مجموعه آموزه‌های ملاصدرا در کتب گوناگون او عرضه شده و احیاناً رأی وی در طول دوران حیاتش تغییر کرده است، یا اینکه ملاصدرا خود را در همه مقاطع آثارش با مخاطبانی در یک سطح مواجه نمی‌دیده و در هرکدام به اقتضای حد درک آنان سخن رانده است؛ لذا فیلسوف معاصر بر عهده خود می‌بیند در فعالیت پژوهشی که با محور قرار دادن اندیشه‌های ملاصدرا به پیش می‌برد قرائت سازگاری را از کلیت اندیشه او ارائه کند و در این میان ضمن ایراد اجتهاد خویش، مواردی را نیز که متکی بر عقاید علمی و فلسفی منسوخ است ویرایش نماید.

به همین ترتیب معدود فیلسوفان کنونی که خود را در خط فکری ابن سینا می‌یابند، چنین فعالیت‌هایی را بر محور اندیشه‌ها و آثار او انجام می‌دهند. این‌گونه پژوهش‌ها که می‌توان آن را در قبال «بازسازی» اندیشه فیلسوفان گذشته، «بازآفرینی» آن نامید، در حال حاضر نمونه‌های اعلای کاوش‌های فلسفی تلقی می‌شود. البته گاهی به نظر می‌رسد فیلسوفان کنونی، مسئله‌پردازی‌های بدیع و مواجهه مسئولانه با اقتضانات فکری دوران معاصر را وانهاد و یکسره به بازآفرینی فیلسوفان قهرمان پیشین می‌پردازند.

نتیجه

این مقاله، رویکردهای تاریخی به فلسفه اسلامی را دسته‌بندی کرده و سه گونه «تذکره‌نگاری فلاسفه»، «جریان‌شناسی تفکر فلسفی» و «تاریخ‌نگاری مسائل فلسفه» را متمایز می‌کند. با برشمردن ویژگی‌های روشی هر یک از این سه گونه، عاملیت فعال مورخان در گزینش وقایع مرتبط، نحوه چیدمان و همچنین ایجاد ربط و نسبت میان آنها نشان داده شد. بدین ترتیب انگاره مورخ فلسفه به مثابه راوی منفعل با چالش مواجه

شده و توضیح داده شد که چرا انواعی از روایت‌های مقبول در خصوص واقعه‌ای واحد قابل عرضه است، بدون اینکه معیار فیصله‌بخشی برای پذیرش یکی و عدم پذیرش غیر آن وجود داشته باشد.

البته رویکردهای تاریخی ممکن - نه لزوماً موجود - به فلسفه اسلامی منحصر به موارد متمایز شده در این مقاله نیست، اما با برشمردن گونه‌های بالفعل و سبک‌شناسی آنان امکان آشکار شدن نقاط قوت و ضعف هر یک فراهم می‌آید. مهم‌تر آنکه می‌توان با اصلاح و تکمیل روندهای موجود، رویکردهای سنجیده‌تر و پیشرفته‌تری را اتخاذ و از خطاهای روشی پیشین احتراز کرد.

فهرست منابع

- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۵۱-۱۳۵۷ش)، *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران (از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر)*، تهیه، تحقیق، مقدمه و تعلیق از جلال‌الدین آشتیانی، ج ۴، تهران: قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه.
- افندی‌الإصبهانی، عبدالله (۱۴۰۱ق)، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، تحقیق احمد الحسینی، باهتمام محمود المرعشی، ج ۱، قم: مطبعة الخيام.
- انواری، سعید (۱۳۹۰)، «کتابشناسی توصیفی تاریخ فلسفه‌های اسلامی»، *تاریخ فلسفه*، سال دوم، شماره سوم، ص ۱۴۷-۱۸۰.
- انواری، سعید (۱۳۹۲)، «کتابشناسی تاریخ فلسفه‌های کهن»، *تاریخ فلسفه*، سال سوم، شماره چهارم، ص ۱۳۱-۱۴۹.
- اوجبی، علی (۱۳۸۷)، «گونه‌های تاریخ فلسفه»، *کتاب ماه فلسفه*، شماره ۱۰ و ۱۱، ص ۵۵-۶۲.
- حائری مازندرانی، محمدصالح (۱۳۶۲)، *حکمت بوعلی سینا*، تصحیح حسن فضائلی (شیوا)، چاپ سوم، ج ۵، ج ۱، تهران: انتشارات حسین علمی و نشر محمد.
- سجادی صادق و مرتضی رزم‌آرا (۱۳۸۵)، «تاریخ‌نگاری»، در *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۴، ص ۳۰۲-۳۲۲. (قابل مشاهده در: <http://www.cgie.org.ir/fa/publication/entryview/4121>، آخرین بازبینی: ۱۳۹۵/۹/۱۰)
- الفاخوری، حنا و خلیل الجبر (۱۳۵۵)، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: کتاب زمان.
- گمینی، امیرمحمد (۱۳۸۹)، «تاریخ‌نگاری علم به سبک ویگ»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، سال شانزدهم، شماره ۶۲، ص ۱۱۱-۱۴۰.
- مدرس طهران، آقا علی (۱۳۷۸)، *مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی*، ج ۳، ج ۳، مقدمه، تنظیم، تصحیح و تحقیق محسن کدیور، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: صدرا.

- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقدمه و پاورقی)*، جلد ۳، ج ۱۹، تهران: صدرا.
- ملاصدرا (صدرالدین محمد شیرازی) (۱۳۸۳)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة*، ج ۳، تصحیح، تحقیق و مقدمه مقصود محمدی، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملاصدرا (صدرالدین محمد شیرازی) (۱۳۸۶)، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، مقدمه، تصحیح و تعلیق جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰)، «رویکردهای متفاوت در تاریخ فلسفه‌نگاری»، *کتاب ماه فلسفه*، ش ۵۲ و ۵۳، ص ۴-۲۳.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵)، *مشتاقی و مهجوری*، تهران: نگاه معاصر.
- منفرد، مهدی (۱۳۸۲). «نقد دیدگاه ژیلسون درباره فلسفه اسلامی»، *رواق اندیشه*، ش ۲۰، ص ۷۴-۵۹.
- یثربی، یحیی (۱۳۸۸)، *تاریخ تحلیلی - انتقادی فلسفه اسلامی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Iqbal, Muhammad, (1964), *The Development of Metaphysics in Persia: A Contribution to the History of Muslim Philosophy*, Lahore.

Little, Daniel, (Winter 2016 Edition), "Philosophy of History", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL = <http://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/history/>.

Nasr Seyyed Hossein, and Oliver Leaman (ed.), (1996), *History of Islamic philosophy*, 2 vols., London, Routledge.

Nasr, Seyyed Hossein, (2006), *Islamic philosophy from its origin to the present: philosophy in the land of prophecy*; Albany, State University of New York Press.

Nichols, Ryan, (2006), "Why Is the History of Philosophy Worth Our Study", *Metaphilosophy*, Vol.37, Issue. 1, pp. 34-52.

Tucker, Aviezer, (ed.) (2009), *A Companion to the Philosophy of History and Historiography*, Chichester and Malden, Wiley-Blackwell.